

درس دویست و پنجاه و نهم

بررسی اشکال قائلین به «اتفاق و عدم ترجیح معلول» در قضایای عقلی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
خلاصة إجمالية:

إنَّ للماهياتِ الإمكانيةِ والأعيانِ المتقررةِ حالاتٍ عقليةً و اعتباراتٍ سابقةً على وجودها في الواقعِ مستندةً في لحاظِ العقلِ بعضها إلى بعضٍ من غير أن يكونَ في الخارجِ بإزائها شيءٌ و ليسَ في الخارجِ عندنا أمرٌ سوى الوجود.^۱

اشکال دیگری که قائلین به اتفاق و عدم ترجیح معلول به واسطه علیت دارند، مسئله قضایا و احکام عقلی است که آن قضایا و احکام عقلی مایزاء خارج ندارد. ببینید وقتی که شیئی در خارج محقق می شود، عقل وجودی را مشاهده می کند و از آن وجود ماهیتی را انتزاع می کند. آن وقت الآن بر این ماهیت شروع به حکم کردن می کند. تابه حال حکمی نداشته است و تابه حال نسبت به ماهیت جاهل بوده است، الآن عقل او شروع به فعالیت می کند و این ماهیت را لا بشرط از وجود و عدم و به عدم عدولی یعنی به معدوله، ضرورت وجود و عدم را بر او ثابت نمی کند یعنی این طور نمی گوید که **الماهية لا ضرورية الوجود و لا ضرورية العدم** که معدوله، حکم ثبوت را برای آن موضوع داشته باشد. اصلاً شیئی از ضرورت طرفین بر ماهیت حمل نمی شود یعنی اقتضاء ندارد. نه اقتضاء ایجابی و نه اقتضاء سلب عدولی. این ماهیت را فی حدّ نفسه ملاحظه می کند و نسبت بین وجود و عدم را به او علی السواء می داند و او را محتاج به علت و خارج می بیند، آن علت را موجب و این را موجب می دانند، ایجاب را ثابت می کند و به واسطه ایجاب، ایجاد ثابت می شود و به واسطه ایجاد، وجود ثابت می شود.

نفس تقرر ماهیت موجب تعلق جعل به او

بنابراین در ملاحظه عقلی، علیت امکان به نیاز به این ماهیت و اینکه امکان علت نیاز و احتیاج به ماهیت است، در مرتبه متأخر از آن وجود خارجی است درحالی که اگر آن ماهیت محتاج به علت باشد، علت که نمی شود متأخر باشد بلکه باید متقدم باشد. اینجاست که ما متوجه می شویم ماهیت احتیاج به علت ندارد و نفس تقرر ماهیت موجب تعلق جعل به او است و او را ایجاد می کند؛ یعنی امکان، علت احتیاج ماهیت به علت

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۱۷.

نفس امکانیت ماهیت، علت احتیاج ماهیت به علت

مرحوم آخوند در اینجا از باب اختلاف بین مقام ثبوت و اثبات به جواب این اشکال می‌پردازند و انصافاً جواب هم جواب متینی است. به جهت اینکه آنچه را که اینها در وهله اول اثبات می‌کنند، وجود خارجی ماهیت و انتزاع ماهیت بعد از مشاهده و احساس وجود خارج است، آنچه را که ما در مقام علیت هستیم، نفس ماهیت به لحاظ وجود، اصلاً بدون ترتب وجود خارج و قبل از تعلق وجود [است]، بحث راجع به این است که این ماهیت در وعاء ذات خودش چه چیز موجب احتیاج او به غیر است؟! آیا جنبه امکانی که دارد یا جنبه وجوبی که دارد یا جنبه امتناع؟! چون آن دو فرض محال است بنابراین در مورد ممکنات، نفس امکانیت ماهیت، علت احتیاج ماهیت به علت خواهد بود.

قبل از اینکه به جواب مرحوم آخوند بپردازیم یک اشکال فنی که بر این اشکال وارد می‌شود این است که خود خصم در اینجا علیت امکان را به احتیاج به علت قبول کرده است منتها مسئله مقام ثبوت و اثبات برای او خلط شده است، خود خصم قبول دارد که عقل نسبت به این ماهیت بعد از تحقق خارجی تأمل عقلی می‌کند و او را در وعاء ذهن خودش تجزیه و تحلیل می‌کند و نسبت او را به وجود و عدم مقایسه می‌کند و وقتی که مساوی دید و رجحان أحد الطرفين را بر دیگری مستحیل دانست آنگاه به علیت این تحقق خارجی ماهیت می‌پردازد و روی این حساب خود خصم، جنبه علیت را در اینجا قبول کرده است؛ قبول کرده است که ماهیت برای تحقق خارجی خودش احتیاج به علت دارد منتها در تقدم و تأخر در اینجا مطلب دارد و آن علیت را نمی‌تواند بر آن وجود خارجی مقدم کند به لحاظ اینکه اصلاً انتزاع ماهیت از آن وجود خارجی است، آن وقت چطور ممکن است علیتی در اینجا بر آن وجود خارجی مقدم باشد؟!

صحبت ما با اینها این است که اگر شما از نقطه نظر تعقل عقلی، علیت امکان را به احتیاج به علت قبول دارید ولو متأخراً، خواهی نخواهی این بحث را از مقام ثبوت باید به مقام اثبات بکشانید. شما نمی‌توانید به لحاظ خارج در اینجا علیت را برای آن علت و برای آن شیء خارج ثابت کنید به واسطه اینکه خود شما قبول دارید که نمی‌شود علت از معلول متأخر باشد. وقتی که از معلول متأخر نشد بنابراین قول شما که این ماهیت بعد از تساوی طرفینش نسبت به وجود و عدم، به حکم موجب می‌شود و به واسطه موجب شدن موجب می‌شود و به واسطه موجب شدن وجود پیدا می‌کند بنابراین این احتیاج امکان را به وجود خارجی به علیت، خود شما قبول دارید منتها می‌گویید که نمی‌شود علت باشد چون علت باید متأخر باشد. تأخر علیت نفی علیت را نمی‌کند، شما برای تأخر و تقدم چاره بیندیشید، چرا در اینجا اصل علیت را زیر پا می‌گذارید؟ نه اینکه تأخر

علیت موجب رفع خود اصل علیت است. مثل اینکه بچه‌ای از شخصی به دنیا آمده است و صحبت در لون اوست که او چه رنگ دارد؟ یکی می‌گوید که آقا چون پدرش سفید است این هم باید سفید درآید، حالا چرا سبزه درآمده است؟! این شک در سبزه و سفید بودن موجب می‌شود که اصل ولادت را زیر سؤال ببرند و بگویند که آقا اصلاً این بچه از این پدر نبوده است و از کسی دیگری به دنیا آمده است. در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام اتفاق افتاده بود؛ دو نفر بودند که سیاه بودند و بچه‌شان سفید می‌شود و این مرافعه را پیش عمر آوردند و عمر می‌خواست حد زنا بزند. امیرالمؤمنین رفع مشکل کردند و خودشان جهت تلون لون و صورت را هم بیان کردند.^۱

اختلاف در صورت موجب نمی‌شود که اصل ولادت زیر سؤال برود. حالا برای آن اختلاف چاره‌ای بیندیشید، هر کاری دلتان می‌خواهد بکنید. شما که اصل علیت را قبول دارید، در تقدم و در تأخر شک دارید، این موجب نمی‌شود اصل علیت را از بین ببرید. بروید ببینید که این علیت چرا متأخر شده است و برای او چاره‌ای بیندیشید آنگاه به این نکته خواهید رسید که مقام اثبات با مقام ثبوت در خارج فرق می‌کند، همیشه واسطه در اثبات بر معلول مقدم است تا واسطه در ثبوت. گرچه خود معلول آن واسطه در اثبات مؤخر از آن علت است ولی آن علت قریب به آن معلول همان واسطه در اثبات است که در ذهن، جنبه قرب را بر جنبه علت اخیر ثابت می‌کند.

جوابی که مرحوم آخوند می‌دهند جواب بسیار متینی است. ایشان می‌فرمایند که اینها بین ثبوت و اثبات خلط کرده‌اند؛ از یک طرف مسئله صحیح است که انتزاع ماهیت از آن وجود خارج است و در این حرفی نیست یعنی ذهن با مشاهده وجود خارج، آن ماهیت را انتزاع می‌کند و بعد از انتزاع آن احکام و سلسله طولی را بر ماهیت حمل می‌کند. آنچه که در سلسله طولی واقع می‌شود تا اینکه ماهیت به منصه ظهور برسد، آن ماهیت اول فی حدّ نفسه لیست إلاّ هی؛ لا بیضاء و لا صفراء و لا حمراء هیچ کدام از اینها نیست؛ نه طویل است و نه قصیر است و نه واجب است و نه ممکن است. خود ماهیت من حیث هی لیست إلاّ هی حتی صفت امکان هم بر ماهیت من حیث هی حمل نمی‌شود. الماهیه من حیث هی لیست إلاّ هی و اجزائه الذاتیه و لوازمه الذاتیه المتصقه بها، این ماهیت می‌شود. این ماهیت در مرتبه اول است. اولین وصفی که روی این ماهیت می‌آید ممکن، درست شد؟ از این امکان سلسله طولیه شروع می‌شود چون ممکن، محتاج لوجوده الی علته، پس آن علت موجب برای این خواهد بود و به واسطه موجب، وجوب خواهد شد و به واسطه وجوب، ایجاد خواهد شد و به واسطه ایجاد، وجود پیدا خواهد کرد. این سلسله طولیه در مقام ذهن هست اما آنچه را که در

۱. الکافی، ج ۵، ص ۵۶۶ و ۵۶۷.

خارج هست قبل از وجود خارجی ماهیت، اصلاً ماهیتی نیست.

بله، ذهن آن انتزاع ماهیت را که از وجود می‌کند وجود را از ماهیت سلب می‌کند، وجود را از ماهیت معرّی می‌کند، آن حالت معرّی بودن اقتضاء می‌کند که این سلسله طولیه را بر ماهیت حمل کند. آن وقت در این سلسله طولیه که مقام اثبات وجود برای ماهیت است، در عالم ذهن قطعاً وقتی که ما ماهیت را صرف‌نظر از وجود در نظر بگیریم بعد این ماهیت متساوی الطرفین نسبت به وجود و عدم لحاظ شود بعد احتیاجش به علت در اینجا ثابت شود بعد آن علت بیاید و ایجاب و ایجاد و بعد وجود خارجی پیدا شود قطعاً اولین علت برای نیاز همان امکانی خواهد بود که بعد از تصور ماهیت، ما آن امکان را بر سر ماهیت آوردیم و گفتیم که **الماهیه الممكنة**. این **الماهیه الممكنة** آن امکانش علت احتیاج ماهیت به علت است، اگر این ماهیت ما ضرورت داشت و واجب بود، احتیاجی به علت داشت؟! نداشت. در عین اینکه ماهیت، ماهیت است ولی احتیاجی به علت ندارد. اگر این ماهیت ما ممتنع بود، احتیاج به علت داشت؟! نداشت باینکه ماهیت بود.

شریک الباری ماهیه و لا یحتاج إلى العلة. باری تعالی و مبدأ الأعلی **ماهیه و الحق ماهیه** اینته، در کلام امیرالمؤمنین یا کلام امام صادق علیهما السلام داریم از پروردگار به ماهیت [تعبیر شده] که در آنجا ماهیت هست. البته فرقی نمی‌کند گاهی اوقات آن همزه قلب به هاء می‌شود مثل «آل» که «اهل» گفته می‌شود یا بالعکس.

منظور از روایت «شیء لا کالأشیاء»

لله تعالی ماهیه «شیء لا کالأشیاء»^۱ اینکه شیء یعنی له ماهیه، اگر ماهیتی نداشته باشد بنابراین اصلاً وجودی ندارد. ماهیت یعنی همان کیفیت وجود، کیفیت وجودش کیفیت بسته است، کیفیت اطلاق است، کیفیت لایتناهی است، کیفیت اجتماع جمیع صفات کمالی علی حدّ لایتناهی است، این ماهیت او می‌شود. لازم نیست که ماهیت حتماً جنبه محدودیت باشد. ماهیت عبارت از کیفیت وجود است. آن کیفیت وجود لازم نیست که حتماً مقید باشد، لازم نیست که حتماً لون داشته باشد، لازم نیست که حتماً در تحت جنس و فعلی از اجناس و فصول دربیاید، آن کیفیت «شیء لا کالأشیاء» پس له ماهیه وقتی که ما به این ماهیت حقّ متعال نگاه کنیم **لا تحتاج إلى العلة**، چرا؟ ضروری الوجود است. وجود برای این ماهیت ضرورت دارد به ضرورت ذاتیه و به ضرورت ازلیه **یکلا الضروریتن**.

بنابراین [اگر] به ماهیت ممکنات نگاه کنیم اولین حکمی که می‌کنیم: **هذا ممکن**. پس امکان ماهیت

^۱ . التوحید، شیخ صدوق، ص ۱۰۷.

است که اقتضاء علیت را می‌کند، نه نفس خود آن ماهیت. نفس ماهیت **مِنْ حیث هی هی** اقتضاء علت را نمی‌کند، احتیاج علت در نمی‌آید. هم ممتنع **له ماهیة** و هم أعدام **لها ماهیة** و هم برای مبدأ اعلیٰ و ذات باری و علت اولیٰ **ماهیة**. امکانی که الآن بر سر این ماهیت در می‌آید، آن امکان علت احتیاج ماهیت به علت است و آن قبل از مرتبه وجود هست حتی قبل از مرتبه علیت است چون در مرتبه نفس ماهیت به لحاظ با وجود ما در آنجا بحث می‌کنیم. هنوز علت نیامده است تا این ماهیت را موجود کند.

اصلاً ایشان می‌توانستند طور دیگر بحث را وارد کنند و بگویند که شما چرا به آن وجود خارج نگاه می‌کنید و ماهیت را از او انتزاع می‌کنید؟ ما اصلاً به وجود خارج نگاه نمی‌کنیم. اصلاً ماهیتی در خارج نیست، شما می‌خواهید چه چیز را انتزاع کنید؟ ذهن در اینجا انتزاع می‌کند. نقشه‌ای که یک مهندس می‌کشد هنوز بناء در خارج نیست و فقط نقشه‌اش کشیده شده است و ممکن است این نقشه در خارج محقق شود و ممکن است محقق نشود. بله! یک وقت شما از طریق «إن» به آن علت پی می‌برید آن بحث در اینجا وارد است یعنی آن اشکال شما نه اینکه دوباره وارد است، حالا اشکال شما قابل طرح است گرچه خلط به مقام ثبوت و اثبات در اینجا باعث این اشکال شده است ولی مسئله شما مسئله «إن» است یعنی وقتی که وجود خارجی را ملاحظه می‌کنید از وجود خارجی پی به ماهیت می‌برید، از ماهیت به علت پی می‌برید یعنی تمام اینها از مرتبه وجود شروع می‌شود و به علیت ختم می‌شود. ما بحث را در آنجا می‌بریم که اصلاً وجود خارجی نیست و اصلاً ماهیتی وجود ندارد، وقتی ماهیت وجود ندارد دیگر علیتی هم در اینجا نیست و دیگر در اینجا لم مسئله می‌آید. می‌گوییم که این ماهیتی که در خارج نیست و این نقشه‌ای که الآن من در ذهن تصویر کردم و هنوز در خارج نیست، این نقشه محتاج به علت موجد است. بنابراین این امکانی که الآن در این نقشه و خریطه وجود دارد، این امکان، اقتضاء علیت را می‌کند. اگر این نقشه‌ای که در ذهن من هست **ضروری الوجود** در خارج داشت دیگر محتاج به علت نبود، ضرورت خودش با او هست، خودش ضرورت دارد دیگر یا ممتنع الوجود بود دوباره در خارج محتاج به علت بود چون علت اصلاً نمی‌پذیرد. نقشه‌ای باشد که ممتنع الحصول در خارج باشد، امکان حصولش در خارج بر طبق شرایط و مقتضیات ممتنع باشد دوباره این محتاج به علت نیست. پس فقط در یک صورت این خریطه و نقشه اقتضاء علیت را می‌کند و آن در صورتی است که وجودش در خارج ممکن الحصول به امکان وقوعی باشد. این امکان خارجی ماهیت، امکان وجودی و وقوعی خارجی اقتضاء می‌کند که این امکان احتیاج ماهیت را به علیت اثبات کند و این مرتبه، مرتبه مقام اثبات است.

مثال‌هایی را هم مرحوم آخوند می‌زنند مانند حرکت دوری وقتی که شیئی متحرک است و این حرکت به حد یقفی نمی‌رسد یعنی حرکت لایتناهی است چون هر حرکت در هر خط امتداد بالأخره حد یقفی دارد، حرکتی حرکت مستدام است و حرکت به حد نمی‌رسد که حرکت دایره باشد. در حرکت دایره هیچ وقت به

یک نقطه مشخصی که منتهای حرکت است مُحَرَّک نمی‌شود، این حرکت دورانی اقتضاء می‌کند که محرّکی باشد و خود آن محرّک، محرّک ثابت باشد و از اینجا پی به محرّکیت علت اولی و مبدأ اعلی برده می‌شود. آن وقت این حرکت گرچه وجودش از آن وجود محرّک ثابت متأخر است اما این وجودش برای آن شیء متحرک متقدم است. حرکت متغیر یعنی آن وجود رابطی که آن وجود رابطی برای آن متغیر، آن کیفیت را اثبات می‌کند و اختلاف و تغییر را برای او ثابت می‌کند، آن باید مقدم بر آن فعلیت مبدأ - مبدأ ساکن محرک - باشد، چرا؟ چون آن اولین کیفیتی است که به خود می‌گیرد. از حرکت متغیر ما به محرک ثابت پی می‌بریم گرچه نفس آن حرکت متأخر از آن محرک ثابت است اما در مقام اثبات حتی در مقام اثبات خارجی، کیفیت حرکت آن شیء متحرک و حالتش که به واسطه آن حالت با سکون اختلاف دارد، آیا آن حالت نسبت به آن متحرک بر مبدأ مقدم است یا از مبدأ متأخر است؟ مقدم بر مبدأ است، چرا؟ چون این صفت ملصقه و چسبیده به آن متحرک است که این در وهله اول از او متأخر است، مثل کلید و مفتاح که در مقام واسطه است، این مقام واسطه همیشه متقدم است. وقتی شما با دستتان مفتاح را می‌چرخانید الآن سه امر در اینجا واقع شده است، امر اول حرکت دست است که مبدأ برای حرکت است، امر دوم چرخیتی است که در مفتاح هست؛ آن حرکت در مفتاح برای این دست شما وجود رابطی دارد و تا آن حرکت مفتاح نباشد آن مفتاح نمی‌گردد، آیا می‌گردد؟ نمی‌گردد. پس تغییری در آن مفتاح هست که آن وجود رابطی بین این مبدأ و آن مفتاح است که آن علت اخیر برای آن مفتاح است، نه دست شما. دست شما علت اولی است اما بالنسبه به آن مفتاح علت اخیر است که آن وجود، وجود رابطی باشد. آن وجود رابطی گرچه از این حرکت خود دست، متأخر است اما از نقطه نظر علیت بر حرکت دست نسبت به مفتاح متقدم است. قبل از اینکه دست با آن مفتاح ارتباط داشته باشد آن حرکت ملصقه و متلازمه با مفتاح است که باعث شده است که او حرکت کند گرچه او معلول برای حرکت ید است.

پس در مقام ثبوت خارجی، اول باید حرکت ید باشد و بعد به واسطه حرکت ید، حرکت مفتاح متولد شود. در مقام اثبات حرکت برای ید باید حرکت مفتاح باشد که آن حرکت مفتاح رابطه بین این حرکت ید و آن حرکت کلیدی است که می‌گردد. این اختلاف بین مقام ثبوت و مقام اثبات از نقطه نظر تقدم و تأخر مرتبه علیت است.

تلمیذ: ببخشید، گفتید که اعدام ماهیت ... ماهیت کیف وجود است، اعدام که وجودی ندارد، ذات نیست.

استاد: نه، درست است که **العدم مطلق و العدم باطل** اما به لحاظ آن جنبه وجودی یعنی وجود لولائی که عقل نسبت به آن شیء خارج فرض وجود می‌کند بعد آن وجود را از میان برمی‌دارد و فقط ماهیتش را نگه می‌دارد. مثل اینکه شما الآن ماهیت عنقاء را تصور می‌کنید گرچه عنقاء در خارج نیست، چطور ماهیتش را تصور می‌کنید؟ لذا ما ماهیت زید را تصور می‌کنیم! زیدی که نیست! عدم زید.

تَلْمِيز: حضور ذهنی ...

استاد: بله، اشکال ندارد.

إِنَّ لِلْمَاهِيَاتِ الْإِمْكَانِيَّةِ وَالْأَعْيَانِ الْمُنْقَرَّةِ حَالَاتٍ عَقْلِيَّةً وَاعْتِبَارَاتٍ سَابِقَةً عَلَى وُجُودِهَا فِي الْوَاقِعِ مُسْتَنَدَةً فِي لِحَاطِ الْعَقْلِ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ فِي الْخَارِجِ بِإِزَائِهَا شَيْءٌ وَ لَيْسَ فِي الْخَارِجِ عِنْدَنَا أَمْرٌ سِوَى الْوُجُودِ.

برای ماهیات امکانیه و اعیانی که تقرر دارند، حالات عقلیه‌ای هست یعنی تصورات و قضایای عقلیه‌ای هست و یک اعتباراتی هست که در واقع بر وجودش سابق است و بر وجودش در واقع سبقت دارد و قبلاً یعنی در سلسله طولیه اینها باید بیایند. در لحاظ عقل بعضی از اینها استناد به دیگری دارند مانند آن سلسله طولیه که راجع به ماهیات بالنسبه به وجود عرض کردم. بدون اینکه در خارج یازاء این اعتبارات شیئی باشد، آنچه که در خارج هست فقط وجود ماهیت است. ایجاب، وجود، امکان و این مسائل دیگر در خارج نیست و مابایزا ندارد. آنچه را که ما مشاهده می‌کنیم فقط وجود است.

ثُمَّ الْعَقْلُ يَتَصَوَّرُ الْمَاهِيَةَ مُتَّحِدَةً بِهِ وَ يَجِدُ الْمَاهِيَةَ بِحَسَبِ الْمَفْهُومِ غَيْرِ مَفْهُومِ الْوُجُودِ وَ يَجِدُهَا بِحَسَبِ نَفْسِهَا مَعْرَأَةً عَنِ الْوُجُودِ وَ الْعَدَمِ خَالِيَةً عَنِ ضَرُورَتَيْهِمَا وَ لَا ضَرُورَتَيْهِمَا بِالْمَعْنَى الْعَدُولِي أَيْضاً.

حالا این ماهیت در خارج موجود هست، وقتی که موجود هست عقل ماهیت را از این وجود خارجی انتزاع می‌کند. عقل ماهیتی تصور می‌کند که با آن وجود متحد است. احساس می‌کند که به حسب مفهوم ماهیت با وجود فرق می‌کند. خود ماهیت را احساس می‌کند که معرّای از وجود و عدم است، از ضرورت وجود و ضرورت عدم خالی است و همین‌طور از لا ضرورة وجود و لا ضرورة عدم به معنای عدولی. **الماهية ليس بلا ضرورية الوجود و لا ضرورية العدم.** یعنی لیس در جنبه عدولی می‌آورد حتی آن ایجاب عدولی را هم برمی‌دارد. یک وقت ما می‌گوییم: **ليست الماهية بضرورة الوجود و العدم** اما یک وقت می‌گوییم: **الماهية لا ضرورة الوجود و لا ضرورة العدم** در اینجا اثبات کردیم مثل اینکه یک وقت می‌گوییم: **زَيْدٌ لَيْسَ بِقَائِمٍ**، یک وقت می‌گوییم: **زَيْدٌ لَا قَائِمٍ** یعنی جالس، یعنی نائم. در جنبه عدولی اثبات وجوب است، اثبات وجود است، اثبات یک امر ثبوتی است. حتی نسبت به جنبه ایجاب عدولی هم ما از این ماهیت سلب عدولی می‌کنیم. «لیس» به جنبه لا ضرورة می‌خورد که ایجاب عدولی را در آنجا برمی‌دارد که آن ایجاب عدولی حاصل از سلب عدولی است.

فَيَحْكُمُ بِحَاجَتِهَا فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَمْرَيْنِ إِلَى مَرَجِّحٍ غَيْرِ ذَاتِهَا مُوجِبٍ لَهَا فَعَلَمَ مِنْ ذَلِكَ أَنَّ الشَّيْءَ أَيْ الْمَاهِيَةَ أَمْكَنْتُ فَاحْتَاجَتْ فَوَجِيتُ فَوَجِيتُ فَوَجِدْتُ.

حکم می‌کند در هر کدام از دو امر وجود به مرجحی غیر از ذات خودش که این ماهیت را ایجاب می‌کند. از اینجا عقل می‌فهمد که این جناب ماهیت ممکن بود و احتیاج پیدا کرد پس واجب شد. وقتی واجب شد جنبه ایجاد به او تعلق گرفت و در خارج محقق شد. این سلسله طولیه را که مابایزا خارج ندارد عقل احساس می‌کند. این اشکالی که وارد شد.

پس معلوم شد که مرتبه علیت از مرتبه وجود متأخر است، اول انسان وجود را در خارج دید و ماهیت را انتزاع کرد بعد این پرونده را روی آن بار کرد. اول امکان بعد احتیاج و ایجاب و وجوب و ایجاد و وجود، این پرونده‌ای را که بعد روی آن بار می‌کند این از وجود خارجی متأخر است پس چگونه ممکن است علت برای وجود خارجی باشد درحالی که متأخر است؟! این اشکالی است که اینها نسبت به علیت امکان برای ماهیت ذکر کردند.

و هذا لا يُنافي كونَ الوجودِ أولَ الصّوادرِ و أصلها. لأنَّ الموضوعَ في هذا الحكمِ الوجودُ و فيما ذَكَرَ المنظورُ إليه حالُ الماهيةِ بقياسها إلى وجودها و إلى جاعلِ وجودها و هذا كما يقالُ إِنَّ الشَّيْءَ كَثِيرًا ما يَتَأَخَّرُ بِحَسَبِ وجودِهِ الرابِطِ عن الذي يَتَقَدَّمُ عليه بِحَسَبِ وجودِهِ في نَفْسِهِ.

جوابی که مرحوم آخوند می‌دهند: اشکال ندارد که وجود اول صوادر باشد و اصل برای صدورها باشد، نه ماهیت و این مسئله با اصالت وجود منافاتی ندارد. موضوع در اینجا که در خارج الآن تحقق پیدا کرده است این وجود است، در آنچه که ذکر شده است و منظوراًلیه ماست در آنجا حال ماهیت است در مقایسه به وجودش و به جاعل وجودش در مقام اثبات. و این هم‌طور است که گفته می‌شود بسیاری از اوقات یک شیء به حسب وجود رابطی خودش - یعنی علت - از معلول متأخر است درحالی که آن علت به حسب وجوده فی نفسه متقدم است. **عن الذی** یعنی به الذی برمی‌گردد.

و كما يُثَبِّتُ في العلمِ الطبیعی وجودُ مبدأ الحركة بعدَ إثباتِ الحركة و وجودِ المحرکِ الغيرِ المتحرکِ اللاتناهی القوة و القدرة بعدَ إثباتِ الحركةِ الدورية

در علم طبیعی اثبات می‌شود که وجود مبدأ حرکت بعد از اثبات حرکت است یعنی بعد از اینکه حرکت ثابت شد ما به مبدأ حرکت پی می‌بریم. اول اثبات حرکت می‌شود وقتی اثبات حرکت شد ما می‌گوییم که این حرکت باید مبدائی داشته باشد پس این الآن در مقام اثبات مقدم است اما این وجود رابطی در مقام خارج متأخر است. ما در مقام اثبات صحبت می‌کنیم و وجود محرک غیری را که متحرک لایتناهی است قوتاً و قدرتاً، آن متحرکی که در دوران حرکت می‌کند.

بعد از اینکه اثبات حرکت دوری کرد و مشاهده کرد که این حرکت، حرکت دوری است و حرکت را برای متحرک اثبات کرد، آنگاه مبدأ ساکن را برای علت اثبات می‌کند. پس اثبات حرکت بر مبدأ در مقام اثبات متقدم است، و از مبدأ در مقام خارج متأخر است. قضیه روشن شد؟

و ذلك لأنَّ حالَ الجسمِ في نفسِ ماهيتهِ المتغيرة متقدِّمٌ على حالِ كونه ذا مبدأ محرکٍ غيرِ متناهی القوة واجب بالذات مع كون الواجب بالذات بحسب ذاته تعالی متقدِّمًا على جميع الأشياء فلا تناقض أيضاً بین كون الوجود متقدِّمًا في نفسه على الماهية و حالاتها متأخرًا عنها و عن مراتبها السابقة بحسب تعلقها و ارتباطها به.

حال جسم در خود آن ماهیت متغیری که دارد، متقدم است بر حال جسم که دارای مبدأ محرک غیر متناهی است و قوت او تناهی ندارد. چون خود جسم الآن در حال تغیر است و تغیر از آن مبدأ أقرب به جسم است گرچه در خارج معلول آن مبدأ است ولی از نقطه نظر اثبات تغیر، تغیر الآن به آن جسم نزدیک‌تر است

دیگر پس او علت برای آن تحول است باینکه آن [واجب بالذات به حسب ذات] بر همه اشیا دیگر متقدم است. دیگر تناقض نیست بین اینکه وجود فی نفسه بر ماهیت و حالاتش در خارج مقدم باشد یا از آن ماهیت و از مراتب ماهیت به حسب تعلق و ارتباطش در ذهن متأخر باشد. وجود در ذهن از ماهیت متأخر است ولی در عالم خارج بر ماهیت مقدم است بلکه ماهیت از آن وجود خارجی انتزاع می شود.

تلمیذ: ببخشید می توانیم همین خلطی که کردند را به اصالة الماهیه نسبت دهیم شاید کار خودش را ... یعنی بین مقام ثبوت و اثبات فرق نگذاشتند آنچه که بر وجود متقدم بود، در مقام استاد: اشکال اصالة الماهیه یک اشکال دیگر است که حالا به آن بحث می رسیم.

تلمیذ: ممکن است که این احتمال را در حرکتشان بدهیم؟

استاد: اصلاً آنها بحثشان بحث مقام ثبوت و اثبات نیست، آنها قضیه را به مسئله سنخیت و امثال ذلک برمی گردانند چون می گویند که وجود ما سنخیتی با وجود حق ندارد بنابراین معنا ندارد که وجود از ناحیه حق نزول پیدا کند لذا باید ماهیت تقرر پیدا کند. اصلاً آنها به مسئله سنخیت بین علیت و معلول، آن اشکال را برای اثبات اصالت ماهیت به وجود می آورد.

تلمیذ: ببخشید می خواستیم این حرکت دوریه را بپرسیم؟

استاد: ببینید در حرکت دوریه ما که نمی دانیم، فقط نگاه می کنیم می بینیم که مثلاً کره ای به دور کره دیگر می چرخد، قمر دارد به دور ارض می گردد یا زمین به دور خورشید می گردد، این حرکت، حرکت دوریه است. لذا در وهله اول ما هنوز به مبدأ پی نمی بریم، این حرکت دوریه باید یک مبدأ ساکنی داشته باشد. آنچه را که ما می بینیم حرکت است پس این حرکتی که الآن به خود این کره تعلق گرفته است، این حرکت علت ثبوت حرکت برای مبدأ است پس بر علت ثبوت حرکت برای مبدأ مقدم است. ابتدا ما حرکت را در کره احساس می کنیم و از اینجا پی می بریم که باید مبدائی باشد و آن مبدأ ساکن علت برای این حرکت باشد. در مقام اثبات، حرکت دوریه بر اثبات حرکت برای مبدأ مقدم است گرچه در خارج حرکت مبدأ است که موجب این حرکت دوریه است.

تلمیذ: اثبات حرکت برای مبدأ است یا موجب اثبات محرکیت برای مبدأ است؟

استاد: علیت، خود ما «محرک ساکن» می گوئیم و شاید اشتباه کرده اند، منظور همان علیت برای آن مبدأ است. این در مقام اثبات است ولی در مقام خارج مبدأ علت برای همه اشیا است و مقدم است.

تلمیذ: این به همان حرکت جوهریه ربط پیدا می کند؟

استاد: نه، به او کاری ندارد. این حرکت در مکان است و حرکت جوهریه در ذات هست و در مکان نیست.

تعریف حرکت جوهریه و مثالی برای آن

حرکت جوهری این است که یک ماهیت به واسطه قرار گرفتن در بستر مناسب دائماً ماهیات مختلفی بر او عارض شود و از یک ماهیت به ماهیت دیگر برسد؛ وقتی که یک دانه سیب را می کارید، این دانه سیب تبدیل به برگ می شود، بین برگ و دانه سیب از نقطه نظر ماهیت اختلاف هست و این برگ به میوه تبدیل می شود، دوباره اختلاف بین آن سیب و برگ هست. شما به جای سیب که برگ سیب را نمی خورید!

تلمیذ: نسبت به مبدئش، مبدئش که وجود محرکی باشد.

استاد: بله، مبدأ به جای خودش محفوظ است.

تلمیذ: مبدأ را جوهر فکر کردند.

استاد: نه، اشکال ندارد، از آن هم ما پی می بریم، درست است. در حرکت جوهری هم مبدأ ساکن می خواهیم. مبدائی که خودش در ذاتش حرکت جوهریه نداشته باشد. بله، در آنجا هم مسئله ناظر است.

تلمیذ: حرکت در ذات ...

استاد: آن قضیه در اعراض است، نه در ذات. در ذات حرکت نیست. در آثار و شئون ذات [حرکت است]. در عالم تکون و عالم خارج، در مقام بروز و مقام ظهور ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۱ اصلاً همین که شما می گوید: ﴿كُلَّ يَوْمٍ﴾ یعنی همین تطورات خارجی. در آن ذات که یوم نیست. گرچه یوم به معنای دور است ولی در آنجا که نیست.

يَقُولُونَ لِي صِفْهَا فَأَنْتَ بَوَصَفْهَا *** خَيْرٌ أَجَلَ عِنْدِي بِأَوْصَافِهَا عِلْمٌ
صَفَاءٌ وَلَا مَاءٌ وَلَا لُطْفٌ وَلَا هَوَاءٌ *** وَنُورٌ وَلَا نَارٌ وَرُوحٌ وَلَا جِسْمٌ
تَقَدَّمَ كُلُّ الْكَائِنَاتِ حَدِيثُهَا *** قَدِيمًا وَلَا شَكْلٌ هُنَاكَ وَلَا رَسْمٌ^۲

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ

۱. سوره الرحمن (۵۵) آیه ۲۹. امام شناسی، ج ۸، ص ۲۲۴:

«و خداوند در هر روزی به شأن و کاری خاص پردازد.»

۲. دیوان ابن فارض، ص ۱۶۶.